

## شما چطور می‌توانید بفهمید بچه‌ها چه چیز را دوست دارند؟

به بچه‌ها نگاه کنید آنان را بشناسید و به حرف‌های‌شان گوش دهید. بگذارید از شما سوال کنند. در نهایت شما پی می‌برید که آنان به چه کتابی نیاز دارند یا چه کتابی را دوست دارند و چه قصه‌ای برای آنان مناسب است. مروج باید در انتخاب کتاب به گروه سنی بچه‌ها دقت کند و با یک گروه سنی بچه‌ها به کتابخانه تحقیقاتی برود و کتاب را انتخاب کند.

اول خودتان مطالعه، سپس انتخاب کنید. در کتابخانه تحقیقاتی دایره انتخاب شما وسیع است و می‌توانید آزادانه تصمیم بگیرید. بعد از این که تصمیم گرفتید چه کتابی را بخوانید و در جمع بچه‌ها قرار گرفتید، بچه‌ها را مجبور به ساکت شدن نکنید. قصه‌گوی معروف می‌گوید: در سر و صدای بچه‌ها، شروع می‌کنیم. «یکی بود یکی نبود». در این جا نصف بچه‌ها ساکت می‌شوند و ادامه می‌دهیم «غیر از خدا هیچ کس نبود» یک چهارم دیگر ساکت می‌شوند و «یک خرسی بود ...» همه ساکت می‌شوند و کنجکاویشان تحریک می‌شود. هیچ‌گاه قبل از شروع داستان بچه‌ها را ساکت نکنیم. قصه‌گویی را از درون ازدحام و شلوغی شروع می‌کنیم. باید قصه شما خیلی جذاب باشد تا همه بچه‌ها را برانگیزد تا به قصه شما گوش بدهند.

## توصیه‌هایی از استاد ادبیات کودکان و آموزش‌وپرورش

### توران میرهادی

### به مروجان کتاب‌خوانی

کتابخانه عمومی حضرت فاطمه (س)

#### لذت چیست؟

از ویژگی‌های لذت‌بردن، دل‌دادن است. مثل دیدن یک فیلم که ما به آن دل می‌دهیم و احساس امنیت، نیاز اساسی و پیش‌شرط لذت‌بردن است. آیا هیچ‌وقت از بده‌وبستان فکر و احساس لذت برده‌اید؟ همیشه از بده‌وبستان آزاد اگر پیش شرطی نداشته باشد لذت می‌بریم.

وقتی درباره یک فعالیت لذت‌بخش صحبت می‌کنیم، کمتر به ابعاد آموزشی آن توجه داریم. بچه‌ها اوقات فراغت می‌خواهند، باید فضایی داشته باشند تا بتوانند دل بدهند. چطور می‌توانیم این کار را انجام بدهیم. اگر قصه‌ای را انتخاب کنید که برای شما خوشایند باشد و نه برای بچه‌ها، فکر می‌کنید عکس‌العمل بچه‌ها همراه با لذت‌بردن است؟ آیا تا به حال فکر کرده‌اید چرا بچه‌ها از کتاب زده می‌شوند؟

بزرگ‌ترها همیشه در این اندیشه غلط سیر می‌کنند که بچه‌ها فقط باید آموزش ببینند و دائما در زمینه‌های مختلف اخلاقی، اجتماعی، دینی و سیاسی در حال یادگیری باشند و بیاموزند. اما در این وضع، بچه‌ها مانند سد اسکندر می‌ایستند و ممانعت می‌کنند. آموزش چیزی نیست که از بالا به بچه‌ها داده شود، آموزش یک بده‌وبستان است. ما هم از بچه‌ها چیزی یاد می‌گیریم و وقتی این فضا ایجاد شود، در نهایت به تفکر می‌انجامد. این روند ممکن است عکس‌العمل فوری ایجاد نکند، ولی در هر حال شوق اندیشیدن را در پی دارد. نکته مهم، توجه به نیاز بچه‌ها و علایق آنها است. قصه‌ای که برای بچه‌ها می‌خوانیم باید برای‌شان خوشایند باشد، آنان به قصه دل بدهند، آن‌را دوست داشته باشند و موظف نباشند در پایان حتما آن‌را نتیجه‌گیری کنند. آن قصه می‌تواند هزاران ماجرا داشته باشد.

کتاب‌های آموزشی را کنار بگذارید و کتاب‌هایی را انتخاب کنید که ماجرا داشته باشند و در آنها اتفاقی می‌افتد که ذهن بچه‌ها را قلقلک می‌دهد و بچه‌ها را به تفکر وامی‌دارد.





## چه کارهایی را انجام ندهیم؟

نمره ندهیم، ارزشیابی نکنیم. خوشبختانه کتابخوانی نمره نمی‌خواهد. حتماً از آثار بچه‌ها نمایشگاه برپا کنید. در این حالت بچه‌ها بیشتر دل می‌دهند، سوال می‌کنند و نظر می‌دهند و شما به تدریج مطمئن می‌شوید که کارتان رو به رشد است. بچه‌ها نسبت به قبل سرزنده‌تر و فعال‌تر در اختیارشان قرار می‌گیرند و بی‌اجبار، کاملاً اختیاری و بدون نمره و ارزشیابی با شما ارتباط متقابل برقرار می‌کنند. مسابقه، بی‌مسابقه. یک کتاب خوب می‌تواند زندگی و عمر انسان را تحت‌تاثیر قرار بدهد در حالی که صدها کتاب نامناسب هیچ تأثیری در زندگی ما نداشته باشد. کتاب می‌تواند تمام عمر موتور حرکت فرد باشد. من خودم این مسئله را با خواندن کتاب‌های «مایا» و «دختر گریزان کندو»، تجربه کرده‌ام.

تکلیف ندهیم، خلاصه کتاب را نخواهیم کتابخوانی باید حتماً با فراغت توأم باشد. وقتی تکلیف می‌دهیم، لذت مطالعه را کم می‌کنیم. این کلاس با بقیه کلاس‌ها فرق دارد. در صورت امکان بچه‌ها را به حیاط ببریم و چیدمان صندلی‌ها را تغییر دهیم. این ساعت فعالیت آزاد است، هیچ قیدوبندی نباید باشد. بچه می‌تواند هرگونه که دوست دارد فکر کند. او آزاد است هرطور که می‌خواهد برداشت کند. هیچ فردی حق ندارد برداشت او را نقد کند. در واقع باید یک بده‌وبستان دائم صورت بگیرد و مروج وسط این میدان باشد.

## مروج چگونه باید برنامه‌ریزی کند؟

اول باید محتوای برنامه را معین کنید و بعد برنامه‌ریزی کنید. باید شما قصه‌گویی کرده باشید و این مهارت را داشته باشید. به یاد دارم استاد فن‌بیان ما می‌گفت اتاق را خلوت کنید. آئینه را جلو خود بگذارید و برای آئینه قصه بگویید. این تکنیک بسیار خوبی است، ما متوجه حرکات صورت خود می‌شویم و بیان خود را بهتر می‌شناسیم و سعی در بهبود آن خواهیم داشت.

قصه برای قصه‌گو باید درونی شود تا بتواند آن را بیرونی کند. علت این‌که قصه‌خوانی و نقلی، بچه‌ها و بزرگترها را بسیار جذب می‌کند، دقیقاً در ارتباط مستقیم گوینده و شنونده است. بنابراین همه چیز از قصه‌گویی شروع می‌شود. هر فرصت برای قصه‌گویی، غنیمت است ما وظیفه داریم بچه‌ها را با قصه‌های خردسالی خودمان آشنا کنیم. امروز تلویزیون، دنیای کودکی بچه‌ها را دگرگون کرده است. ما وظیفه داریم داستان‌های کهن را برای آنان بازگو کنیم. مثلاً «کدو قلقله زن» را برای بچه‌ها بخوانیم و در خلال این قصه تصور این پیرزن و راه‌هایی را که به کار می‌برد تا از دست حیوانات وحشی فرار کند و سالم به مقصدش برسد را برای بچه‌ها بازگو کنیم یا «مهمان‌های ناخوانده» و یا «خاله سوسکه و آقا موشه» که پر از احساس هستند.

بخش بزرگ عادت به مطالعه تا کلاس پنجم شکل می‌گیرد و بیشتر از طریق قصه‌گویی به دست می‌آید. قصه‌گویی نباید از برنامه‌ها حذف شود. حتی بزرگسالان قصه را دوست دارند و گاهی با خواننده قصه «مرگ سیاوش» می‌گیرند، برای سال‌های بسیار دور گریه می‌کنند و ارتباط عاطفی با آن زمان دور برقرار می‌کنند. برگزاری عاشورا در اصل دنباله سیاوش‌خوانی ما ایرانی‌ها و بیان‌کننده احساسی است که قرن‌ها برای مردم سرزمین ما باقی‌مانده است. ضرورت دارد که قبلاً کتاب را بخوانیم، درباره آن فکر کنیم، پیش‌داوری نکنیم و نظر بچه‌ها را جویا شویم.

در مدرسه فرهاد در سال‌های آخر بچه‌ها هیئت داوران کتاب‌های شورا می‌شدند و نظریات آنان برای شورا راه‌گشا بود. معلم، کتاب را سر کلاس می‌خواند و صحبت بچه‌ها را یادداشت می‌کرد. بچه‌ها تردید گروه‌های شورا را رفع می‌کردند و خیلی فراتر از انتظار دوستان شورایی اظهار عقیده می‌کردند ... گاهی بچه‌ها در مورد بعضی از کتاب‌ها نظرهای بسیار عجیبی می‌دهند. مثلاً در داستانی، پدر و پسر به جنگل می‌روند و زمستان هوا بسیار سرد می‌شود. این دو نفر به حیوانات کمک می‌کنند و برای آن‌ها غذا تهیه می‌کنند و ... تا این‌که حیوانات جنگل، سوسک را به نمایندگی از سوی خود نزد پدر و پسر می‌فرستند تا از آنان تشکر کند و بگوید که ایشان را برای سکونت در جنگل می‌پذیرند. بچه‌ها همکاری زیبای انسان‌ها با حیوانات را دیدند و به نظرشان حیوانات گول خورده بودند. در ذهن‌شان دشمنی بین انسان‌ها و حیوانات پرتنگ بود و انسان را مخرب طبیعت و آزاردهنده حیوانات می‌شناختند. در این‌گونه مواقع نباید به بچه‌ها چیزی گفت چون ذهن‌شان در حال اکتشاف است. بچه‌ها بسیار خوب می‌فهمند. در این داستان نوک تیز ناوک‌شان به سمت حیوانات نبود بلکه به سمت انسان‌ها بود و معتقد بودند که حیوانات اشتباه کردند و گول انسان‌ها را خوردند. در این‌جا نقش مروج کتاب این است که اندرز ندهد، بلکه کتاب بعدی را طوری انتخاب کند تا روشنایی بیشتری داشته باشد و احساس تعلق انسان به طبیعت را بیشتر نشان دهد. قصه‌سازی کار بسیار لذت‌بخشی است، تخیل بچه‌ها را رها می‌کند که بهتر است دسته‌جمعی باشد و مروج وظیفه دارد آن را هدایت کند.





## با شعر چه کنیم؟

هر شعری حرکت ذهنی خوبی ایجاد می‌کند خوب شعر خواندن بسیار مهم است. بچه‌ها باید به مفهوم شعر توجه داشته باشند. در مملکت ما شعر جایگاه ویژه‌ای دارد. اصلاً ما بچه شعر هستیم. تاریخ ما نه تنها در کتاب‌های تاریخی که در ادبیات ما بازتاب دارد بلکه زندگی مردم ما در شعرها و ادبیات ما منعکس است. افسانه‌ها عملاً هم ریشه در واقعیت دارند و هم واقعیت را به نوع دیگری بیان می‌کنند. به همین دلیل بچه‌ها باید زبان افسانه‌ها را درک کنند. زبان افسانه‌ها زبان معمولی نیست، هر شخصیتی در افسانه نماد چیزی مانند شجاعت، بدجنسی، حماقت و یا تنبلی است مثل «حسن کچل». معنای نمادها را به بچه‌ها نگویند اجازه دهید خودشان کشف کنند. افسانه‌ها چند لایه هستند و کودکان با هر بار خواندن آن‌ها وارد لایه‌های عمیق آن می‌شوند. بعدها با تجربیات زندگی خودشان، برداشت‌های جدیدی از افسانه‌ها پیدا می‌کنند. علت ماندگاری افسانه‌ها همین است انسان‌ها با افسانه‌ها هم‌دل می‌شوند زیرا همیشه چیزی برای گفتن دارند. بعضی نویسندگان ما افسانه‌ها و متل‌های معروف را دوباره نویسی کرده‌اند. بهتر است بچه‌ها اصل قصه را بشنوند و بعد بازنویسی شده آن‌را بخوانند. کتاب‌های «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» از «مهدی آذریزدی» بسیار جالب است. داستان‌های این کتاب را نباید پشت سر هم خواند بلکه باید قصه‌ها را انتخاب کرد. باید قصه‌ای را انتخاب کنیم که با وضع و حال بچه‌ها مناسب باشد.

خانواده ما وظیفه دارند بچه‌ها را با گذشته خودشان، فرهنگ بومی و مردمی خودشان آشنا کنند تا بتوانند با مردم رابطه انسانی برقرار کنند. تجربه ما درباره ادبیات غیرداستانی در مدرسه «فرهاد» این‌گونه بود: تکه‌های کوچک کاغذ را پخش می‌کردیم و بچه‌ها پرسش‌های خود را در آن می‌نوشتند. همه با هم به کتابخانه می‌رفتیم و سعی می‌کردیم پاسخ آن‌ها را در کتاب‌ها پیدا کنیم. با مراجعه مکرر به کتابخانه به پاسخ‌ها می‌رسیدیم و حتی بعضی از آن‌ها را جواب نمی‌دادیم ولی کنجکاوی آنان برانگیخته می‌شد. مروج باید ارتباطش را با رسانه‌ها نگه دارد. انتخاب برنامه‌های خوب و معرفی آن به بچه‌ها بسیار مهم است. بهتر است به بچه‌ها بیاموزیم کمتر از تلویزیون تاثیر بگیرند. بچه‌ها باید بتوانند آزادانه تجزیه، تحلیل، نقد و اظهارنظر کنند. بسیار خوب است که مروج همراه با بچه‌ها برنامه‌ای را از تلویزیون ببیند و پس از آن با هم بحث و گفت‌وگو کنند. از بچه‌ها بپرسید کدام برنامه را دوست دارید و آن‌را می‌بینید. در جلسه گفت‌وگو بهتر است نظر بچه‌ها را نفی نکنیم ما هم مثل بچه‌ها خیلی کوتاه و مختصر نظر بدهیم. در حوزه مطالعه دو سیاست وجود دارد: حالت اول از کودک می‌خواهیم این‌ها را بخوان که در این حالت آنان را وا می‌داریم بدون دلیل از خواندن برخی آثار دوری کنند. منع کردن بچه‌ها بسیار بد است. سیاست دیگر آن است که می‌گویید این کتاب را بخوان، حتی اگر مبتدل باشد و این کار فرصت گفت‌وگو و تبادل نظر ایجاد می‌کند و امکانی فراهم می‌آورد تا کودک با تفکر به آن اثر بنگرد. می‌توانیم در سال، چند جلسه داشته باشیم که کودکان و نوجوانان راجع به برنامه تلویزیونی اظهارنظر کنند بدون این‌که بخواهیم نظر خودمان را به بچه‌ها تحمیل کنیم. بگذاریم همه نظر خودشان را بدهند، شما هم نظرتان را مثل بچه‌های دیگر بگویید و نگذارید هیچ‌کس نظرش را به دیگری تحمیل کند.

انتخاب نظر آزاد است مثلاً افراد می‌توانند خودشان آزادانه نظر دیگری را قبول کنند. ارتباط بچه‌ها با محیط خارجی از طریق این تبادل نظرها صورت می‌گیرد. کلاس مطالعه نباید محدود به کتاب‌خواندن باشد، که بچه‌ها باید بتوان تحلیل بیابند. ما با نسلی روبه‌رو هستیم که هر چه بگوییم نبین و نشنو، فایده‌ای ندارد. پس رفتارمان باید طوری باشد که امکان تفکر را در آنان ایجاد کند ولی با تاسف دستگاهی که می‌تواند بسیار زیبا عمل کند و در جهت ارتقای آگاهی مردم گام بردارد راه خشونت و ابتدال را در پیش گرفته است و این روش در نهایت دودش به چشم خودشان خواهد رفت. ندیدن تلویزیون امکان‌پذیر نیست و چاره‌ای جز ایجاد قدرت انتخاب در بچه‌ها وجود ندارد. تعلیم و تربیت احترازی شیوه‌ای از تعلیم و تربیت است که در مخاطب ترس ایجاد می‌کند. مثلاً می‌خواهیم مردم سراغ اعتیاد یا دزدی نروند، پس بی‌سروسامانی و رنج معتاد یا دزد را نشان می‌دهیم هدف اصلی نفی دزدی و اعتیاد است ولی ما آن‌قدر ریزه‌کاری‌ها را نشان می‌دهیم که خودش جنبه آموزش پیدا می‌کند. در حالی که تعلیم و تربیت اصولی عواقب آن مشکل را ذکر می‌کند برای این‌که فرد به انحراف و اشتباه‌گرایی پیدا نکند. بیماری رایج تعلیم و تربیت ما، احترازی بودن آن است. ما از طریق تلویزیون، کتاب و سینما نمونه‌های بد بسیار فراوانی را به مردم نشان می‌دهیم و برای آنان، بد را عادی می‌کنیم و مردم می‌پذیرند که باید این‌گونه باشند. پس به‌جای این‌که حالت احترازی پیدا کنیم، آموزش می‌دهیم که چرا نمونه‌های خوب را به نمایش نمی‌گذاریم، از نظر من تعلیم و تربیت احترازی بی‌نتیجه است و تاثیرات منفی دارد که باید بچه‌ها آگاه شوند و انتخاب کنند. بچه‌ها را به کتابخانه عمومی ببرید تا در فضای مناسب، احساس و اندیشه‌شان به پرواز درآید.